

سفر صلح به سرزمین آفتاب

- ۴ -

۲۸ مهر، کاخ کنفرانس بین‌المللی

صبح بی حد خسته بودم و پای سوخته ولی از آنجاکه صبحانه هشت برچیده می‌شد و اتوبوس هشت و نیم حرکت می‌کرد ناچار براه افتادیم؛ با عجله لقمه نانی خوردیم و بطرف کاخ کنفرانس حرکت کردیم .

در این میان دانشمند سوئسی کلرک (۱) تا چشمش بدخترانی افتاد که بادستگاه شمارش‌گر دستی ما را می‌شمرند سرتاس و صورت فر به اش سرخ شد و فریاد زد : « ما همه شخصیت خود را اذ دست داده ایم و بردهٔ دیسپلین ژاپنی‌ها شده ایم! » . مدتی طول کشید تا در اتوبوس از او دلجوئی کردیم و برآستی از نظر نظم و بکارگرفتن نمایندگان کنفرانسی بدین کمال ندیده بودم . در کاخ کنفرانس فوراً به اطاق مخصوص جلسات «حقوق بشر» رفتیم . جلسهٔ آخر بود و قرار بود که در بارهٔ مطالب مورد بحث روزهای قبل نتیجه‌گیری شود و گزارشی از کار این گروه به جلسهٔ عمومی تقدیم گردد . ساعت یازده با خبرنگار کانادائی قرار مصاحبه داشتم . با آسانسور به طبقهٔ پنجم رفتم . تمام دیوارهای این طبقه از شیشه بود ، تپه‌های سبز اطراف کاخ و دریاچه‌ها در پرتو آفتاب عجیب‌گیرا و زیبا بود . چون از خبرنگار جوان اثری ندیدم بگردش پرداختم . تمام این طبقه مخصوص خبر و خبرنگاران است و هر اطاق بکاری مخصوص اختصاص دارد: اطاق مخابره ، اطاق ضبط ، اطاق پخش ، اطاقهای مصاحبه بزبانهای مختلف ، اطاق تلفن ، اطاق ماشین تحریر ، اطاق تلویزیون ، اطاق سکوت ، اطاق نوشیدنی و تمدد اعصاب! همه جاسرزدم مملو از خبرنگاران بود و هر کس بکاری مشغول . هیچ کس سرش را بلند نکرد که کیستم و آنجا چه می‌کنم !

در این هنگام خبرنگار جوان پیداشد . پیش از این گفتم که او وابسته به یک گروه مذهبی در کانادا است . جوانی است کوتاه قد و فر به بی‌جوراب و نعلین برپا ، پیراهن و شلوار تمام سیاه می‌پوشید و بر روی آن کت مخمل کبریتی . باطاق ضبط رفتیم . پرسشهای سخت بود . مثلاً تا چه حدی می‌توان مذاهب را عامل جنگ و خونریزی شناخت ، تعریف شخصی من از خدا و تصور من از حضرت عیسی . البته من تذکر دادم که آنچه که می‌گویم احساس شخصی من است .

برای نهار بسیار دیر کردم . وقتی بسالن نهار خوری وارد شدم همه مشغول صرف غذا بودند . هلگردو کامرا با لطف دعوتم کرد که بر سر میز او بنشینم . نگاه کردم اسفان کلاه برس

۱ - Joseph M. Clerc استاد دانشکدهٔ پلی‌تکنیک ژنو و مدیر کمیسیون ملی عدالت

و صلح سوئس و کارشناس یونسکو .

و صلیب برگردن در اطرافش نشسته بودند. فکر کردم جای من نیست و با تشکر گذشتم و بدوست قدیم خانوادگی و سیاستمدار سیلانی مالالاسکرا (۱) ملحق شدم و با آنکه نهار خورده بود با صبر نشست و از این در و آن در صحبت رفت .

او يك كنگره رو حرفه‌ای است و برعکس من که از آشنائی‌های انسانی و گفت و شنود لذت فراوان می‌برم و بسیار می‌آموزم عقیده‌ای باین حرفها ندارد .

در طول صحبت سرش را تکان داد و گفت : الان که پیش شما نشسته‌ام حکم عزل من در کشورم صادر شده است .

پرسیدم مگر چه کرده‌اید ؟ لبخندی بر چهره سیاهش نقش بست و جواب داد چون دور شده‌ام . داستانیست آشنا ! . دیدار او مرا بیاد زمان سفارتش در مسکو انداخت . دخترش آنوما در آنجا عروسی کرد و عروسی او جالب‌ترین و مجلل‌ترین مجلس سال تلقی شد .

سنت سیلانیان برین است که عروس و داماد بر تختی که در دل گل لوتوس (۲) قرار دارد بنشینند و چنین تختی در مسکو یافت نمیشد باین دلیل از دکورسازان بالشوی تأثر (۳) درخواست شد تا از روی نقشه چنین تختی بسازند و الحق بسیار زیبا ساختند و در شب عروسی تشریفات کامل سیلانی اجرا شد. من و دختر سفیر مصر هم ساقدوش بودیم و هم خدمت کردیم. روز بعد که صورتحساب بالشوی تأثر رسید آن قدر زیاد بود که خوشیها را از دماغ صاحبان عروسی درآورد و بالاخره با توسل به نظریه‌هایی از قبیل « همزیستی مسالمت‌آمیز بین ملل » تخفیفی در صورتحساب حاصل شد .

خیلی از کیوتو دور شدم . بعد از نهار جلسه عمومی داشتیم و رأی‌گیری به گزارشهای جلسه‌های سه‌گانه .

برای اولین بار کنفرانس را ترک کردیم زیرا باید وضع بلیط برگشت را روشن کنیم. با تاکسی به کیوتو آمدم ولی مرکز بی‌اوسی ساعت پنج تعطیل شده بود. به شهر رفتیم و برای اولین بار کمی خرید کردیم. فروشگاههای بزرگ ساعت شش و نیم تعطیل شد. در خیابان براه افتادیم و برستورانی رفتیم. دکتر زریاب و مهدی چیزی شبیه به پلو و خورش خوردند و من سالاد. حتی در وین هم که شیرینی آن معروف است چنین دسرها و شیرینی‌ها و بستنی‌های چند طبقه ندیده بودم .

آنچه جالب بود تعداد زیاد دختران بود که با روپوش مدرسه می‌آمدند . می‌نشستند و لبخندی بما می‌زدند و بستنی عظیمی می‌خوردند و می‌رفتند . بالاخره نفهمیدم که اینها در این وقت از کجا می‌آیند و بکجامی روند و این بستنی‌ها چه عنوانی دارد پیش غذا ، غذا، یا دسر؟ ظاهر امر نشان می‌داد که روابط دختران و پسران سالم‌تر از اروپا و آمریکا است. این جوانان فقط چند کلمه انگلیسی می‌دانند و بس . بلند شدیم و در بازارها بگردش درآمدیم . صاحبان مغازه‌ها بیشتر در طبقه دوم و یا در خانه‌ای مجاور زندگی میکنند و تا ساعت

۱- G. P. Malalasekera رئیس شورای ملی آموزش عالی سیلان و نماینده سابق سیلان در شورای Lotus - ۳ - اپرای معروف مسکو .

نه و نیم باز هستند. برای آقای دکتر زریاب کت و شلوار پیدا نشد. مغازه داران با تعظیمی می گفتند ایشان « فوق اندازه (۱) » هستند. من و مهدی خوب با اندازه های ژاپنی جور هستیم. متأسفانه کوتاهی دامن ها مانع از این شد که من صاحب لباسی گردم. این روزهم بدین گونه سپری گردید.

۲۹ مهر

قرار شد امروز دنبال کار بلیط برویم من هم از صبحانه کوپنی ساعت هفت و نیم هتل صرف نظر کردم. به هتل بین المللی که شعبه بی او اسی در آنجاست رفتیم.

با آنکه نوشته شده بود نه و نیم باز میشود کسی در آنجا دیده نمیشد. فرصت خوبی بود برای صرف يك صبحانه اشراfi در کنار باغچه ژاپنی. حوضی کوچک و دو قوی سفید و چند ماهی قرمز و درختان سبز جوان و چند تکه سنگ و دو بوته سرخ، همدم های خوبی برای يك صبحانه آرام بودند. دور از لباده کشیشان و زبانهای مختلف و هیاهوی نمایندگان. یکساعت گذشت دخترک بی او اسی ظاهر نشد. مأیوسانه به کاخ کنفرانس برگشتیم. ساعت چای بود و بزودی ورود به جلسه اعلام شد. جلسه عمومی بود و نمایندگان تا توانستند سیاست خارجی امریکارایباده انتقاد گرفتند. در این میان یکباره کلرک فریاد برآورد که چرا همه انتقادات متوجه ایالات متحده است آیا تمام بمب هائی که بر سر افراد فرود می آید و تمام تانک هائی که نبرد میکنند امریکائی هستند؟ چرا از اتحاد جماهیر شوروی نام نمی برید و چرا عدم آزادی سخن و عدم آزادی نوشتن را در کشورهای پشت پرده عنوان نمیکنید؟ همه کنجکاوانه نیم سری بسوی هیئت نمایندگی روس برگرداندند. آنان خود بی تفاوت نشسته بودند. ناگهان متوجه شدم که نمایندگان روس که لبخندی بر لب داشتند بعلمت نداشتن مترجم فرانسه بانگلیسی اصلا در جریان قرار نگرفته اند؛ جنجال دوم بر سر قانون اساسی ژاپن بود زیرا در کمیسیون خلع سلاح که تعداد معتنا بهی ژاپنی شرکت داشتند آن ماده از قانون اساسی ژاپن که داشتن ارتش را منع کرده است مورد تأیید قرار گرفته بود که چند ژاپنی بظاهر آرام از جای پریدند و بعنوان مخالفت با این ماده تالار را سخت متشنج کردند و این امر موجب اعتراض و ترك چند تن از آنان از مجلس شد. متأسفانه درباره این دودستگی عمیق آگاهی بسیار ندارم آنچه استنباط کردم این بود که گروهی بی شمار نداشتن يك ارتش نیرومند را برای ژاپن نوعی نقص و عقب ماندگی می دانند. تا موقع نهار بحث های گوناگون ادامه یافت. نهار را برای اولین بار دور هم خوردیم زیرا مهدی دیگر با مك براید جلسه نداشت.

بعد از نهار ب فکر افتادم که چند عکسی از مناظر زیبا و هیئت نمایندگی ایران برسم یادگار بردارم. در باغ بیرون کاخ کنفرانس صدها دانش آموز برای تماشا آورده بودند. همه دورمان را گرفتند و با تعجب بقیافه های ما خیره شدند. درست مثل بچه های خودمان که چشمشان به توریست های خارجی می افتد.

جلسه عصر با نیایش زردشتی شروع شد دستور منوچهر همجی (۲) با جامه آهاری

سپید بلند خود در صدر مجلس قرار گرفت و معاون سنگاپوریش نیایش او را با صدای بلند تکرار میکرد. چند لحظه از ختم نیایش نگذشته بود که جلسه طوفانی شد این بار نزاع بر سر مسئله اعراب و اسرائیل در گرفت.

اصل بحث این بود که آیا صحیح است که اسلام و یهودیت را بعنوان يك وسیله سیاسی بجان هم انداخت و ازان بهره برداری سیاسی کرد. دکتر صعب استاد علوم سیاسی دانشگاه لبنان سخنگوی اعراب بود و می گفت مسلمانان یهودیان را دوست میدارند ولی یهودیان در اسرائیل اعراب را بعنوان شهرنشین درجه دو (۱) تلقی میکنند.

یهودیان سخنگویان بسیار قوی داشتند که در بحث شرکت میکردند. احساس من این بود که بطور کلی اکثر حاضران گرایشی بطرف اعراب داشتند و این موضوع در هنگام رأی گیری نیز آشکار گشت.

روز قبل با دوسه نفر آشنا شده بودم و نمیدانستم که اهل کدام مذهب هستند. بعد از این جلسه پرهیاهو دیدمشان و سلامشان کردم. کمی تعجب کردند و گله داشتند از اینکه هنوز بشریت این مقدار ضد یهود است. این عکس العمل متعجبم کرد. پیشنهاد شد که طرفین دعوا جلسه مشترکی تشکیل دهند و جمله مناسبی برای قطعنامه کنفرانس بیابند ولی هر دو طرف ترجیح دادند که دبیر کل کنفرانس بعنوان حکم این جمله را تهیه نماید.

در هر حال گزارش جلسه های حقوق بشر و خلع سلاح و توسعه تصویب شد. پایان کنفرانس نزدیک می شد. میهمانان و میزبانان از یکدیگر تشکر کردند و قرار بر این شد که کنفرانس جهانی مذهب برای صلح سه سال دیگر تشکیل شود و پیشرفتهای ملت ها در این راه مورد بررسی قرار گیرد و نمایندگان این کنفرانس با این هدف بممالک خود بازگردند که در سطح ملی آگاهیهای بیشتر در مورد حقوق بشر و خلع سلاح و توسعه بمردم بدهند. ختم کننده کنفرانس بودائی معروف نات هان (۲) از ویتنام جنوبی بود. او بنظر بیست و پنج ساله می آمد ولی در حقیقت پنجاه ساله بود. لاغر و کوتاه با بارانی یقه بسته قهوه ای. نیم متبسم و نیم متفکر. از کنفرانس صلح پاریس می آمد و همیشه در اطرافش فوجی از خبرنگاران حلقه زده بودند.

او رویدادهای کنفرانس را مورد تحلیل قرار داد و شاید بیش از همه توانست عواطف انسانی را در این تالار بیدار کند و بغضی در گلوها ایجاد نماید.

در پایان قطعه ای که بعنوان «برادر کشی» ساخته بود خواند. ناگهان چراغها خاموش شد و ارگه عظیم برقی آهنک وداع را نواخت: «باشد که هم را باز بینیم» و بدین ترتیب بزرگترین کنفرانس مذهب پایان رسید.

در تالار پذیرائی جمع شدیم؛ روی میزها فقط بیسکویت و نوشیدنی بود. بیاد آوردم میزهای عظیمی که در ایران می چینیم و فراوانی خوردنی را دلیل بر پیشرفت و بزرگی می دانیم. خدا حافظی با دوستان بسیار سخت بود حس کردم بسیاری از آنان را از دیر زمان

میشناختم. هومر جاک دبیر کل کنفرانس زنجیر عودی بر گردن، کنار درایستاده بود چه مرد خوبی است! باهمه کم وقتی همیشه وقت دارد باهمه صحبت کند. بسیار خسته بود و موهای سفیدش آشفته. چه گرم خدا حافظی کرد و به ما «بامید دیدار» گفت. دختران و پسران ژاپنی که در این چند روز بطور مجانی خدمت کرده بودند بحال تعظیم مداوم در دو طرف راهروی کاخ کنفرانس ایستاده و گروهی دیگر شمع در دست با جامه های سرخ در تاریکی جاده بیرون کاخ صف کشیده بودند و این چند صد نفر را با دعا بدرقه کردند.

نا تمام



خلیل سامانی «موج»

نویسد

قصه حق بر زمین گر خامه گردون نویسد
 خاکه گرد دلاله گون کاین داستان با خون نویسد
 نکته ها دارد بد دفتر گیتی از نیک و بد، آری
 این قلم از این حکایتها ز حد بیرون نویسد
 تا بجوید ره بشر، گاليله نقش پا گذارد
 تا سلامت یابد انسان، بوعلی قانون نویسد
 ماجرای کشتن سقراط و پوچام شوکرانرا
 منطق آموز ارسطو، یعنی افلاطون نویسد
 راه حقگوئی امیر مؤمنان از جان سپارد
 حکم آزادی شهید کربلا با خون نویسد
 زشت بندد گر مصور نقشی از هارون بیندد
 بد نویسد گر مورخ شرحی از مأمون نویسد
 در شکتم آنکه باطل را ستاید چون ستاید؟
 وانکه دفتر جز بمدح حق نویسد چون نویسد
 طبع ما هم میستاید شیوه بد گوهرانرا
 گرتواند خامه حرفی «موج» بر جیحون نویسد